



Comparison of Educational Views of John Locke and Herbert Spencer and Explanation of Implicit Educational Implications of These Two Views in Education

Azam Ahmadpour ^{1*}, Maryam Ashrafi ², Fereshte Mohamadisaghahi ³

1 PhD student, Islamic Azad University, Arak Branch

2 Student of Doctor of Educational Sciences, Islamic Azad University, Tabriz branch

3 Master of Social Work, Allameh Tabatabai University, Tehran

* **Corresponding author:** Azamahmadpour58@yahoo.com

Received: 2022-08-28

Accepted: 2022-09-22

Abstract

The purpose of this research is to examine the educational views of John Locke and Herbert Spencer in the 17th century. John Locke is widely known as the father of classical liberalism. Spencer was one of the first to apply Darwinism to social issues and also determine the policy of non-intervention through biological evidence. In contrast to Spencer, John Locke was a political activist and a politician, and he has used all his strength to defend the concept of property, while Spencer cared about the community. According to Locke, man is a truly altruistic creature. Locke's views were effective on the development of epistemology and political philosophy. He is considered one of the most influential thinkers of the Age of Enlightenment. Locke saw the human mind as a white board, which was filled with information through experience and senses, and he considered reason to be potential in human existence. According to Locke, the main goal in education is to acquire moral competence, and according to Spencer, the ultimate goal is to make society as An organism reaches equilibrium. On the other hand, unlike Locke, who was a classical liberal, he did not consider the society and the state to be an artefact of human reason, but believed that the state was created in the process of social evolution, and rationality and purposefulness cannot be applied to it. The method used In this research, it is descriptive-analytical.

Keywords: John Locke, Herbert Spencer, 17th century, Education, Upbringing

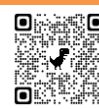
© 2019 Journal of New Approach to Children's Education (JNACE)



This work is published under CC BY-NC 4.0 license.

© 2022 The Authors.

How to Cite This Article: Ahmadpour , A. (2022). Comparison of Educational Views of John Locke and Herbert Spencer and Explanation of Implicit Educational Implications of These Two Views in Education. *JNACE*, 4(4): 188-195.





مقایسه آرای تربیتی جان لاک و هربرت اسپنسر و تبیین دلالت های ضمنی تربیتی این دو دیدگاه در آموزش و پرورش

اعظم احمدپور^{۱*}، مریم اشرفی^۲، فرشته محمدی سقایی^۳

^۱ دانشجوی دکتری علوم تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک

^۲ دانشجوی دکتر علوم تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

^۳ کارشناسی ارشد مددکاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی تهران

* نویسنده مسئول: Azamahmadpour58@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۳۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۰۶

چکیده

هدف این پژوهش بررسی آرای تربیتی جان لاک و هربرت اسپنسر در دهه هفدهم است. جان لاک بطور گسترده بعنوان پدر لیبرالیسم کلاسیک شناخته می‌شود. اسپنسر از نخستین کسانی بود که در پی اعمال داروینیسیم در مسائل اجتماعی و همچنین تعیین سیاست عدم مداخله از طریق شواهد زیست شناختی بود. جان لاک در مقابل اسپنسر یک فعال سیاسی و یک سیاست مدار بود و تمام توان خود را برای دفاع از مفهوم مالکیت بکار برده است در صورتی که اسپنسر به اجتماع اهمیت می داد. انسان از نظر لاک موجودی واقعا نوع دوست است. نظرات لاک بر پیشرفت شناخت‌شناسی و فلسفه سیاسی مؤثر بود. او از تأثیرگذارترین و اندیشمندان عصر روشنگری شمرده می‌شود. لاک ضمیر انسان را مانند لوح سفیدی میدانست که از طریق تجربه و حواس معلومات در آن می‌کرد و عقل را بالقوه در وجود انسان میدانست. هدف اصلی در تربیت به اعتقاد لاک کسب شایستگی اخلاقی است و هدف نهایی به نظر اسپنسر این است که اجتماع به عنوان یک ارگانیسیم به تعادل برسد از طرف دیگر بر خلاف لاک که لیبرال کلاسیک بود جامعه و دولت را مصنوع عقل بشری نمی دانست بلکه معتقد بود که دولت در فرآیند تکامل اجتماعی ایجاد شده است و عقلانیت و هدفمندی چندان بر آن قابل اعمال نیست. روش مورد استفاده در این تحقیق توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

واژگان کلیدی: جان لاک، هربرت اسپنسر، قرن هفدهم، تعلیم، تربیت

تمامی حقوق نشر برای فصلنامه رویکردی نو بر آموزش کودکان محفوظ است.

شبهه استناد به این مقاله: احمدپور، ا (۱۴۰۱) مقایسه آرای تربیتی جان لاک و هربرت اسپنسر و تبیین دلالت های ضمنی تربیتی این دو دیدگاه در آموزش و پرورش. فصلنامه رویکردی نو بر آموزش کودکان، ۴(۴): ۱۹۵-۱۸۸.

مقدمه

کامل و جامعی از آن عرضه نمود. ولی بعضی دانشمندان تعلیم و تربیت را آماده کردن فرد برای زندگی در اجتماع معین تعریف کرده اند. پاره‌ای از بزرگان نیز آورده اند؛ تعلیم و تربیت یعنی پرورش و رشد قوای ذهنی مانند: قوه ادراک و حافظه، تخیل، تداعی معانی، یادآوری، دقت و اراده و تعقل. به نظر این دسته

در مفهوم تعلیم و تربیت وحدت و اتفاق نظر وجود ندارد. بلکه تعریف های متعدد و گوناگونی بر حسب نوع اندیشه ارائه شده، به یقین نظریات و دیدگاه های مشخص تعریف کنندگان نیز در تعدد مفاهیم بی بهره نبوده است با این حال نمی‌توان تعریف

هدف تحقیق حاضر مقایسه آرای هربرت اسپنسر و جان لاک میباشد.

جان لاک و آراء تربیتی او (۱۷۰۴-۱۶۳۲)

کتاب «اندیشه‌هایی درباره‌ی تربیت» لاک به خواهش یکی از دوستان نجیب‌زاده او و به قصد راهنمایی او در تربیت فرزندش نگاشته شده است، به همین سبب بیشتر حاوی اصول و روش‌هایی است که در تربیت فرزندان طبقه‌ی اشراف انگلستان کاربرد داشته و حاصل آن تربیت افرادی است که شایسته‌ی عضویت در این طبقه باشند. او تربیت طبقات دیگر را به آموزش حرفه‌ای محدود می‌سازد و این عقیده عیب بزرگی برای وی شمرده می‌شود.

به‌زعم طوسی (۱۳۵۴)[۳]، نظریه‌ی تربیت لاک بر اساس چهار اصل استوار است: اصل سودمندی، اصل عقلانی بودن، اصل تمرین، و اصل تجربه‌ی مستقیم. او تعلیم و تربیت درست را شامل سه جنبه‌ی جسمانی، اخلاقی، و عقلانی می‌داند. جان لاک درباره‌ی هدف تربیت معتقد است که باید فرد را برای موفقیت در زندگی فردی و عضویت در جامعه یا به‌تعبیر امروزی شهروندی آماده کرد. البته هدف غایی تربیت به‌نظر او کسب شایستگی اخلاقی و لازمه‌ی آن داشتن منش یا شخصیت متعادل و نیرومند است. او شرط اول دست یافتن به منش نیرومند و شخصیت متعادل را داشتن بدنی سالم می‌داند؛ زیرا به‌نظر او عقل سالم در بدن سالم است. از این‌رو، وی به یک سلسله توصیه‌های بهداشتی پرداخته و اجرای بعضی ورزش‌ها را لازم می‌داند. به‌زعم ماير[۴]، از نظر لاک، تربیت برای طبقات بالا دارای چهار هدف عمده است:

- ۱- فضیلت، یعنی آگاهی بر درست و نادرست
- ۲- حکمت، یعنی یک فعالیت عملی برای اداره‌ی امور خود به‌طرز استادانه
- ۳- تربیت خوب، یعنی احساس وقار که صفتی میان تکبر و فروتنی بسیار است
- ۴- تعلیمات، یعنی چیزی که فقط موجد معلومات ظاهری می‌شود.

او برنامه‌ی آموزش خود را با یاد دادن خواندن و نوشتن و نقاشی آغاز کرده، پس از آموختن زبان مادری آموختن یک زبان دیگر برای ارتباط با فرهنگ کشوری دیگر را لازم شمرده و آموختن زبان لاتین و ادبیات کهن را نیز مفید می‌داند. او تعصب خاصی نسبت به زبان انگلیسی داشت و دانستن آن‌را بسی مهم‌تر از دانستن ادبیات باستان یونان و روم می‌دانست. تعلیم ریاضیات، علوم طبیعی، زیست‌شناسی، جغرافیا، تاریخ، و هنر نیز جزء برنامه‌ی درسی لاک است. او مانند کمپبوس آموزش یک شغل

هدف آموزش و پرورش ایجاد قوای مخصوص برای انجام امور است و عده‌ای از مریبان تعلیم و تربیت را به معنای رشد قوه قضاوت صحیح گرفته‌اند. برخی نیز تعلیم و تربیت را آشکار ساختن استعدادها، فعلیت و بروز دادن قوای نهفته در انسان می‌دانند. بررسی آرمان‌های تربیتی لیبرالیسم^۱ نشانگر آن است که این مکتب همواره به دموکراسی و حاکمیت عموم به نگاه تردید نگریسته است. لیبرالیسم به‌خصوص در گرایش بدبین آن با آرمان‌های محافظه‌کارانه پیوندی عمیق داشته است و نشانه بارز آن گرایش به نوعی سرمایه‌داری تند و تیز و تقبیح خدمات دولتی عمومی است.

آموزش و پرورش واقع‌گرایانه (لیبرالیسم)

هدف از تعلیم و تربیت واقع‌گرایانه، عبارت است از مجهز کردن شاگردان به مهارت‌هایی که برای زندگی و سازگاری آنها با محیط لازم است. در این دیدگاه بر جوانب علمی تعلیم و تربیت، تأکید بیشتری می‌شود و هدف از تربیت، پیوند دادن میان مدرسه و جامعه است. برآورده ساختن نیازهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فنی و اخلاقی جامعه و فرد از جمله هدف‌های عمده در این دیدگاه است.

در این نظریه، معلم راهنمای شاگرد تلقی می‌شود و او نیز مانند شاگرد پیوسته باید بر دانش و بینش خود بیفزاید. معلم باید با بهره‌جویی از یافته‌های روان‌شناسی تربیتی و کودک‌شناسی در کودکان انگیزه ایجاد نماید. اما محور همه مسایل آموزشی معلم نیست، بلکه وی نیز به عنوان عنصری از عناصر آموزش و پرورش، شرایط یاد دادن و یاد گرفتن را تسهیل می‌کند و در این راستا، از یافته‌های علمی جدید در عرصه‌های گوناگون بهره می‌جوید و علاوه بر شخصیت اخلاقی معلم، مهارت‌ها و دانش‌های وی نیز دارای اهمیت فراوان است.

می‌توان گفت، هدف تربیت در واقع‌گرایی علمی، سازگاری با محیط طبیعی و اجتماعی از طریق کسب اطلاعات و آشنایی با میراث فرهنگی نسل‌های گذشته است و در واقع‌گرایی عقلانی، پرورش انسان کاملاً متعادل از نظر روحی و جسمی است.[۱]

آموزش و پرورش لیبرالیسم

- آموزش و پرورش واقع‌گرایانه، کودک‌محور است.
- به تفکر و تعقل علمی، بیش از تجربه اهمیت می‌دهد.
- گنجاندن علوم طبیعی به جای مواد ادبی در برنامه‌ی تحصیلی را مهم می‌داند.
- جان لاک^۲، هربرت^۳، هرست^۴، اسپنسر^۵، راسل^۶ و ... از پیروان این مکتب هستند[۲].

-نسبت، که نتیجه‌ی باهم‌اندیشی دو یا چند تصور است: مانند بزرگ‌تر و کوچک‌تر. نسبت‌هایی همچون علیت و همانی نیز بسیار مهم هستند.

جان لاک دانش را "ادراک مطابق بودن یا نامطابق بودن دو تصور" دانسته و آن‌را به سه‌گونه تقسیم‌بندی می‌کند:

- دانش شهودی (یا ادراک بی‌واسطه‌ی مطابقت دو تصور)
- دانش برهانی (یا ادراک با واسطه‌ی گزاره‌ها)
- دانش تجربی (یا ادراک با واسطه‌ی حواس) [۶]

ب) اندیشه سیاسی

در دوره‌ای که جان لاک به مسئله‌ی حکومت اختصاص داده اغلب به نقد اندیشه‌های توماس هابز پرداخته است. او به اعتبار این کتاب از بنیان‌گذاران و پیشروان لیبرالیسم فلسفی شناخته شده است. نخستین رساله‌ی این کتاب برای ردّ نظریه‌ی حق الهی، و رساله‌ی دوم برای استوار کردن بنیاد فلسفی حکومت مردمی یا دموکراسی است. نوشته‌های او با عنوان «بردباری» که درباره‌ی مدارا و بردباری مذهبی است نیز نشان‌دهنده‌ی همین دید آزادی‌خواهانه است. او برخلاف هابز، به طبیعت انسانی نگاهی خوشبینانه دارد و آن‌را دارای قانونی می‌داند که قانون خرد است که به‌موجب آن، همه‌ی آدمیان برابر و آزاد بوده و هیچ‌کس نباید به زندگانی، آزادی، سلامت، و دارایی دیگران زبانی برساند. زیر پا نهادن این قانون جنگ پدید می‌آورد. بنابراین، آنها در پی ایجاد جامعه‌ای قانون‌مند برای پاسداری از حقوق طبیعی خود هستند؛ جامعه‌ای که مبتنی بر پیمانی اجتماعی است.

نکته‌ی قابل تأمل دیگر در اندیشه‌ی سیاسی لاک، امر مشروعیت دولت است. در طرح لاک، دولت نماینده‌ی مردم و در واقع «متمد» آنان است. و این امر معنایی جز این ندارد که قدرت واقعی از آن مردم است و این مردم هستند که فرمانروای واقعی هستند. در جایی که دولت از اعتماد مردم سوء استفاده کند و یا نتواند اهداف سه‌گانه‌ی زندگی، آزادی و مالکیت خصوصی را برآورد، باید قدرت را به صاحبان اصلی آن که مردم هستند بازگرداند. فراتر از آن، لاک برای فرد در قبال تعرضات دولتی، حق مقاومت قائل است. هر جا که قوه‌های دولتی اعم از قانون‌گذاری و یا اجرایی، تجاوزی به حقوق فرد مرتکب شوند و فرد نتواند از طریق گزینش و یا برکناری این نهادها، از آن تجاوزات ممانعت به عمل آورد، از نظر لاک فرد از حق مقاومت در مقابل دولت برخوردار است.

-کتاب «اندیشه‌هایی درباره‌ی تربیت» لاک به خواهش یکی از دوستان نجیب‌زاده او و به قصد راهنمایی او در تربیت فرزندش

را برای تندرستی و تربیت اخلاقی به جوانان توصیه می‌کند و سیر و سفر را نقطه‌ی پایانی تربیت می‌داند. در خصوص روش آموزش نیز مانند کمپوس معتقد است باید از محسوس به معقول و از ساده به پیچیده رفت و پیش از آموزش شیوه‌ی استدلال، کودک را به مشاهده و تجربه برانگیخت. روش او «انضباط ذهنی» یا «ورزش ذهنی» نام دارد [۵]. به‌طور کلی، لاک به فرآیند یادگیری بیش از محتوای یادگیری اهمیت می‌داد. به‌نظر او آموزش و پرورش فرآیندی است که از طریق آن انضباط بر جسم مستولی می‌شود و عادات نیک در وجود انسان استقرار می‌یابد و اصول اخلاقی آموخته می‌شود و تفکر و تعقل انسان به سبب فراگیری موضوع‌هایی که ارزش انضباطی دارند پرورش می‌یابد [۳]

فلسفه جان لاک:

الف) معرفت‌شناسی: موضوع بحث در کتاب «تحقیقی درباره‌ی فهم انسان» بیان فعالیت خرد در آدمی و چگونگی تشکیل تصورات جزئی و کلی در ذهن او و نیز تعقل و تفکر و خلاصه سیر کسب علم و معرفت در انسان است. مطالعه‌ی او درباره‌ی چگونگی شناخت در آدمی سبب شد تا او را نخستین متفکری بدانند که به تحقیق علمی درباره‌ی روانشناسی آدمی پرداخته است. از طرفی با توجه به مباحث الفاظ و معانی در این کتاب، او را یکی از پیشروان زبان‌شناسی نیز دانسته‌اند. او این کتاب را با ردّ ایده‌ها و اصل‌های نهادی آغاز کرده و اظهار داشته است که ذهن انسان به‌هنگام تولد همچون لوحی سفید و نوشته است که هیچ ایده و تصویری در آن وجود ندارد. از این‌رو، جان لاک منشأ تمامی ایده‌ها و تصورات را تجربه‌ی حسی دانسته است. او تقسیم‌بندی زیر را از تصورات ارائه کرده است:

۱- تصورات ساده

- آنهايي که فقط از یک حس برمی‌خیزند: مانند رنگ و صدا

- آنهايي که توسط چند حس پدید می‌آیند: مانند مکان

- تصورات ساده‌ی تفکر: مانند ادراک و خواستن

- آنهايي که از راه‌های گوناگون حس و تفکر پدید می‌آیند: مانند خوشی و رنج

۲- تصورات پیچیده

- جوهر، یا چیزی که ماده‌ی اصلی حالت‌ها و کیفیات گوناگون است، در دو قسم جسمانی (مانند سختی و نرمی) و روحانی (مانند ادراک و اندیشیدن).

- وجه یا حالت، یا چگونگی‌هایی که هستی مستقل ندارند: مانند زیبایی و حق‌شناسی

اسپنسر و آراء تربیتی او (۱۸۲۰-۱۹۰۳)

هربرت اسپنسر به عنوان یکی از پیشگامان داروینیسیم اجتماعی قرن نوزدهم شناخته شده است. این فیلسوف انگلیسی پیشنهاد دانشگاه کمبریج را برای حضور در این دانشگاه رد کرد و بیشتر تحصیلات عالی اش را از طریق مطالعه انجام داد. او به مورد قبول واقع شدن نظریه فرگشت که پایه بیشتر کتاب ها و آموزه هایش قرار گرفت، کمک کرد. قانون فرگشت به فرایندی که طی آن همه چیز از ساده ترین شکل خود به پیچیده ترین حالت خود تغییر شکل می دهد، باور دارد. اسپنسر یک خدا ناباور بود که اعتقاد داشت که تنها راه کسب دانش از طریق رویکرد علمی است. او دین را تلاش بیهوده ای برای کسب دانش درباره ناشناخته ها می دانست. اسپنسر قصد داشت نظام الهیاتی قرون وسطی را با نظام فلسفی خود که ادعا داشت، همه دانش می تواند در چارچوب علم مدرن قرار بگیرد، جایگزین کند. هربرت اسپنسر علیرغم اینکه در بین متفکران تربیتی به علم گرایی مشهور است و از جمله صاحب نظرانی است که معتقد بود دانش جامعه شناسی برای آموزش و پرورش ضروری است. می گفت: در عمل تربیتی شناخت علمی (از جمله زیست شناسی و روانشناسی) لازم است. به نظر اسپنسر در عصری که ما به سر می بریم تعلیم و تربیت نقش بسیار مهمی را ایفا می کند و آن آماده کردن افراد برای زندگانی توأم با خوشبختی و شهروند خوب و شایسته بوده است. وی می گوید: مساله اساسی برای ما این است که چگونه باید زندگانی کرد و بر همین اساس اصولی را بعنوان اصول تربیتی ارائه داد که برای نیل به آنها تأکید بر آموزش حرفه ای، روانشناسی، اخلاق، تاریخ و جامعه شناسی داشت. در مجموع می توان گفت که اسپنسر یکی از اولین متفکران غربی بود که جریان آموزش و پرورش و برنامه درسی را با اصول جامعه شناسی مربوط کرد و یکی از نخستین کسانی بود که بنیاد نظری و عملی جامعه شناسی آموزش و پرورش را به وجود آورد و توسعه بخشید. اسپنسر معتقد بر قیاس جامعه با ارگانیسم زیست شناختی مبتنی بر تشبیه جامعه به اندام موجود زنده است. اسپنسر نقش متغیرهای محیطی را در سازمان دهی اجتماعی قبول داشت و بر این باور بود که ابر ارگانیک (جامعه) و ارگانیسم (اندام موجود زنده) از شش جنبه مشابه اند:

- جامعه و افراد رشد می کنند.
- با بزرگ شدن، پیچیدگی ها نیز افزایش می یابد.
- پیشرفت در ساختار، تجزیه کارکرد را به همراه دارد.
- اجزای کل وابسته به یکدیگرند.
- هر ارگانیسم یک جامعه است.
- برخی از اجزاء از میان می روند و برخی دیگر به حیات خود ادامه می دهند (همه افراد جامعه هم زمان نمی میرند) [۵].

به نگارش در آمده است، به همین سبب بیشتر حاوی اصول و روش هایی است که در تربیت فرزندان طبقه ی اشراف انگلستان کاربرد داشته و حاصل آن تربیت افرادی است که شایسته ی عضویت در این طبقه باشند. او تربیت طبقات دیگر را به آموزش حرفه ای محدود می سازد و این عقیده عیب بزرگی برای وی شمرده می شود [۱].

برخی پژوهشگران علوم تربیتی، نظریه ی تربیت لاک را بر اساس چهار اصل استوار میدانند: اصل سودمندی، اصل عقلانی بودن، اصل تمرین، و اصل تجربه ی مستقیم. او آموزش و تربیت درست را شامل سه جنبه ی جسمانی، اخلاقی، و عقلانی می دانست [۵].

جان لاک درباره ی هدف تربیت معتقد است که باید فرد را برای موفقیت در زندگی فردی و عضویت در جامعه یا به تعبیر امروزی شهروندی آماده کرد. البته هدف غایی تربیت به نظر او کسب شایستگی اخلاقی و لازمه ی آن داشتن منش یا شخصیت متعادل و نیرومند است. او شرط اول دست یافتن به منش نیرومند و شخصیت متعادل را داشتن بدنی سالم می داند؛ زیرا به نظر او عقل سالم در بدن سالم است. از این رو، وی به یک سلسله توصیه های بهداشتی پرداخته و اجرای بعضی ورزش ها را لازم می داند [۳]. به زعم مایر یکی از پژوهشگران متاخر غرب، از نظر لاک، تربیت برای طبقات بالا دارای چهار هدف عمده است:

- فضیلت، یعنی آگاهی بر درست و نادرست
- حکمت، یعنی یک فعالیت عملی برای اداره ی امور خود به طرز استادانه
- تربیت خوب، یعنی احساس وقار که صفتی میان تکبر و فروتنی بسیار است
- آموزشات، یعنی چیزی که فقط موجد معلومات ظاهری می شود [۴].

او برنامه ی آموزش خود را با یاد دادن خواندن و نوشتن و نقاشی آغاز کرده، پس از آموختن زبان مادری آموختن یک زبان دیگر برای ارتباط با فرهنگ کشوری دیگر را لازم شمرده و آموختن زبان لاتین و ادبیات کهن را نیز مفید می داند. او تعصب خاصی نسبت به زبان انگلیسی داشت و دانستن آن را بسی مهم تر از دانستن ادبیات باستان یونان و روم می دانست. آموزش ریاضیات، علوم طبیعی، زیست شناسی، جغرافیا، تاریخ، و هنر نیز جزء برنامه ی درسی لاک است [۴]. او مانند کمیوس آموزش یک شغل را برای تندرستی و تربیت اخلاقی به جوانان توصیه می کند و سیر و سفر را نقطه ی پایانی تربیت می داند.

اسپنسر تفاوت‌هایی احساس می‌کند که بین ارگانیک و جامعه وجود دارند:

- تفاوت در میزان پیوستگی: در ارگانیک، ارتباطی نزدیک و اتصالی محکم و عینی بین اعضاء وجود دارد، در حالی که جامعه متشکل از افرادی مجزا و آزاد است (افراد، در صورت تمایل، می‌توانند با جامعه پیوند یابند یا از آن بپسندند).

- تفاوت در ابزار ارتباطی: در ارگانیک، ارتباط میان اعضا به واسطه حرکت ذرات مولکولی و در جامعه، از طریق زبان صورت می‌گیرد.

- تفاوت در آگاهی: در ارگانیک، وجود اعضا برای خدمت‌رسانی به کل، در حالی که در جامعه، کل برای خدمت‌رسانی به افراد است.

اسپنسر باور دارد همه نیروهای یک باشنده (موجود) زنده را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

- ۱- نیروی «نگهداری ذات»
- ۲- نیروی پیدایش و آفرینش یا ماناساز

نظریه بقای اصلح

اسپنسر اصطلاح بقای اصلح را نخستین بار در کتاب اصول زیست‌شناسی، در سال ۱۸۶۴ به کاربرد. مهم‌ترین کمک اسپنسر به رشد تفکر اجتماعی را باید طرح همین مفهوم دانست. بسیاری به اشتباه طرح مفهوم بقای اصلح را به داروین نسبت می‌دهند؛ در حالی که اسپنسر این مفهوم را حدوداً ده سال پیش از انتشار اندیشه‌های داروین در خصوص انتخاب طبیعی مطرح کرد. داروین بعدها گفت که اساساً اصطلاح بقای اصلح اسپنسر را بر اصطلاح انتخاب طبیعی خود ترجیح می‌دهد [۷]. کارنیرو بعدها توضیح داد، علت این ترجیح احتمالی داروین آن بود که در ایده انتخاب طبیعی، اینگونه استنباط می‌شود که عاملی هوشمند (طبیعت) امر انتخاب را به نفع انسان انجام می‌دهد. در حالیکه، بر مبنای اصطلاح بقای اصلح اسپنسر، طبیعت بیش از آنکه انتخاب کند، موارد «نامناسب» گونه‌ها را حذف می‌کند. نظریه بقای اصلح اسپنسر قابل فهم‌تر از انتخاب طبیعی داروین است. داروین فقط به فرایند تغییر گونه‌های زیست‌شناسی توجه داشت، در حالیکه اسپنسر علاوه بر آن، به فرایندهای اجتماعی و نتیجه نهایی (بقای اصلح) پرداخت [۸].

از نظر اسپنسر تکامل گونه‌های زیست‌شناختی و گونه‌های اجتماعی اساساً مربوط به بقای اصلح است. بر این اساس، فرایندهای تکاملی، گونه‌های نامناسب (ناصالح) را تصفیه می‌کنند و پیامد نهایی این تصفیه شکل‌گیری جامعه‌ای کامل‌تر

خواهد بود. اسپنسر این پیامد را ناشی از فرایندهای طبیعی می‌داندست و طرفدار پروپاقرص اقتصاد آزاد یا سیاست عدم مداخله بود. کلید این فرایند «سازگاری» است؛ و در این تفکر افراد باید با تغییرات جامعه (و محیط)، تغییر کنند. این ایده بنیادی، که طبق آن نباید در فرایند سازگاری مداخله‌ای صورت گیرد، نشان می‌دهد که «افراد فاقد صلاحیت» (افراد ناصالح) (فقیران، ضعیفان، جاهلان، یا بیماران) «غریبال» می‌شوند. اسپنسر فرایند طبیعی تنازع بقا را نوعی فرایند تصفیه زیست‌شناختی می‌داندست [۹]. وی در کتاب ایستایی اجتماعی خود می‌گوید:

ظاهراً مشکل است که بیوه‌ها و یتیمان را در جدال با مرگ و زندگی رها کنیم با این وجود، چنانچه این موضوع را نه به صورت جداگانه، بلکه به صورتی مرتبط با منافع کل بشر در نظر بگیریم، می‌بینیم که این فجایع هولناک سرشار از منفعت است؛ از جمله اینکه، فرزندان افراد بیمار سریع‌تر می‌میرند و افراد نابهنجار و ضعیف به مثابه قربانی‌های بیماری‌های همه‌گیر جدا می‌شوند.

اسپنسر در مورد مستمندان بسیار سنگدل و در مخالفت کمک دولت به آنان بود. در همین خصوص نوشته‌است: قانون حمایت از مستمندان، که با معلق کردن فرایند سازگاری، موجب گسترش دامنه فقر در آینده خواهد شد، همین امروز نیز می‌تواند چنین پیامدی به همراه داشته باشد. بخش زیادی از پول‌هایی که هر سال صرف کمک به مستمندان می‌شود، می‌تواند صرف حمایت از کارگرانی شود که در بخش‌های تولیدی مشغول به کار هستند، مانند زهکشی زمین‌ها، ساخت ماشین‌آلات صنعتی و غیره. از این طریق انبارها به سرعت پر از کالاهای تولیدی شده و متعاقباً کمبود کالا برطرف خواهد شد.

اسپنسر با هرگونه مداخله دولت در فعالیت‌های خصوصی مخالف بود و از نظر او، رقابت موجب می‌شود تا افرادی که به لحاظ زیست‌شناختی و اجتماعی صلاحیت ندارند، نابود شوند. دیدگاه فردگرایانه اسپنسر و اعتقادش به اقتصاد آزاد با استقبال گرم سرمایه‌داران آمریکایی مواجه شد، چرا که برای آنان توجیه پسندیده‌ای فراهم می‌کرد تا موقعیت ممتازشان را به فضائل برترشان نسبت دهند [۱۰].

نتیجه‌گیری

در سده ی هفدهم شاهد تحول و بازبینی در آموزش و پرورش نسبت به دوره‌های قبل هستیم، درحالیکه دوره قبل یعنی قرون وسطی موجی از خفقان بر افکار علمی توسط صاحبان قدرت، حکمفرما بود و هیچ انسانی آزادی بیان برخوردار نبود. به تدریج

تر بروز می کنند و باقی می ماند و ضعیف و ناشایست ها حذف می شوند. این اساس ممکن است در برخی مواقع برای افراد سخت و طاقت فرسا باشد ولی برای بقای اصل در هر قسمتی از جامعه ضروری است.

در نظر گرفتن ذهن انسان به عنوان لوح سفید از منظر لاک، جایگاه فوق العاده‌ای برای نقش والدین در قبال تعلیم و تربیت نسل جوان قائل می شود. هرگونه معرفت را رد می کند و معتقد بود که انسان در ابتدا همانند لوحی سفید است و هرگونه معرفتی درونی ناشی از تجربه است. دقت در آرای سیاسی و تربیتی لاک نشان می دهد که برداشت مساوات طلبانه و انقلابی از آرای او صحیح نیست. بر خلاف تصور گوتک، لاک تربیت را طبقاتی می دانست. توصیفی را که درباره تعلیم و تربیت بیان می کند مختص طبقه نجیب‌زادگان است. و برای کودکان طبقه کارگر، آموزشگاه را پیشنهاد می کند. در این آموزشگاه خواندن، نوشتن و آموزش مدنی جایگاهی ندارد و برنامه آن مبتنی بر کارآموزی و حضور در مراسم مذهبی برای تربیت اخلاقی است. اسپنسر معتقد بود که برای حفظ حقوق و آزادی افراد تعلیم و تربیت آنها باید در فضای خانوادگی و فارغ از دخالت دولت ها صورت گیرد. مدارس عمومی باید جای خود را به مدارس خصوصی بدهند که اساس فعالیت آنها بر رقابت برای افزایش کیفیت و جذب دانش آموزان بهتر است.

لاک در تربیت معنوی از چهار جنبه سخن می گوید: فضیلت اخلاقی، دانایی، آداب دانی و آموختن سه جنبه اول در حکم اهداف تربیت هستند و آموختن بیشتر جنبه وسیله دارد. برای تربیت عقلانی باید ابتدا کودکان را به پذیرش حکم عقل عادت دهیم. باید ذهن آنها به نظم و منطق عادت کند. آنها باید عادت کنند تا در برابر استدلال سر تسلیم فرود آورند. از منظر اسپنسر تعلیم و تربیت باید از طریق علوم تجربی همانند: ریاضی، فیزیک، شیمی، زیست شناسی، جامعه شناسی، جغرافیا و افراد را برای ورود به فعالیت‌های اقتصادی آماده کند. احساس و علاقه ی وافر به علوم تجربی و آموزش آنها در تعلیم و تربیت داشت. این علوم را یکی از پایه های مهم تربیت می دانست و معتقد بود علوم تجربی نباید به صورت دانش عقلانی و از طریق استدلال بلکه، باید از طریق آزمایش و تجربه آموخته شود. او بسیار به علم خوش بین بود. و معتقد بود که آموزش علوم تجربی می تواند به شکوفاتر شدن تولید منجر شود و در روند رقابت برای بقای اصل، تولیدگران مجبور هستن هر چه بیشتر به علم تجربی روی آورند. از منظر این متفکر، والاترین هنر از هر نوع که باشد بر پایه علوم تجربی است. بدون علم تولید و آثار باارزشی وجود نخواهد داشت. گرچه اسپنسر در پی تفسیر جامعه سیاسی به مثابه یک ارگانیسم است، ولی او همواره بیم

این رکورد علمی از قرن پانزدهم شکسته شد و دوباره تفکر تراتی نوین در زمینه علوم مختلف به وجود آمد. اسپنسر از نخستین کسانی بود که در پی اعمال داروینیسیم در مسائل اجتماعی و همچنین تعیین سیاست عدم مداخله از طریق شواهد زیست شناختی بود. تاثیر او در افکار نولیبرالیسم و نو محافظه کاری در آمریکا غیر قابل انکار است. اسپنسر معتقد بود زندگی بشر فرآیندی است که از همگونی به ناهمگونی حرکت می کند و هدف نهایی آن است که اجتماع به عنوان یک ارگانیسم به تعادل برسد از طرف دیگر بر خلاف لاک که لیبرال کلاسیک بود جامعه و دولت را مصنوع عقل بشری نمی دانست بلکه معتقد بود که دولت در فرآیند تکامل اجتماعی ایجاد شده است و عقلانیت و هدفمندی چندان بر آن قابل اعمال نیست. جان لاک در مقابل اسپنسر یک فعال سیاسی و یک سیاست مدار بود. و تمام توان خود را برای دفاع از مفهوم مالکیت بکار برده است در صورتی که اسپنسر به اجتماع اهمیت می داد. او در کتابی که به نقد اندیشه های توماس هابز پرداخت به بنیانگذاران و پیشروان لیبرالیسم فلسفی شناخته شد. لاک اساس نظریه لیبرالی حکومت و سیاست را بنا نهاد که سنگ بنای آن بر مالکیت خصوصی است. اسپنسر یک خداناباور بود در صورتیکه خداوند از منظر لاک محصولات مختلفی را به انسان ارزانی داشته است تا از آن برای بهتر زیستن استفاده کند. انسان از نظر لاک موجودی واقعا نوع دوست است.

از منظر نظریه قرارداد اجتماعی لاک در وضعیت طبیعی که وضع آزادی افراد است، قانون طبیعی اخلاقی حکم فرما است، که بر همه مفروض می دارد (به زندگی، سلامت، آزادی و مالکیت دیگران صدمه وارد نماند). در وضع آزادی هیچ کس بر دیگری برتری ندارد و همه دارای حقوق یکسانی در باب مالکیت و آزادی هستند. و هیچ کس حق نقض آنها را ندارد. معتقد بود که در حالت طبیعی افراد برابر هستند و این برابری به معنای رد تفاوت‌های فردی نیست، بلکه به این معناست که هر فرد به عنوان یک واحد بشمار می رود. که از لحاظ اخلاقی با دیگران برابر است. از منظر اسپنسر (جامعه از افراد تشکیل شده است؛ همه فعالیت هایی که در اجتماع صورت می گیرد از طریق ترکیب اعمال فردی افراد است. بنابراین اعمال فردی تنها راه حل پدیده های اجتماعی هستند. نگاه اسپنسر به جهان نگاه ارگانیک بود و معتقد بود اصول زیست شناختی کاملی در همه پدیده های جهان صادق است. اسپنسر پایه گذار جامعه شناسی مبتنی بر دیدگاه زیست شناختی بود. بر طبق اصول زیست شناختی انسان ها نابرابر آفریده شده اند و این نابرابری نتیجه طبیعت آنهاست و قابل سرزنش نیست. افراد در این شرایط نابرابر برای بقا به رقابت با هم می پردازند؛ برخی در روند رقابت اصلح

1. Liberalism	واژه نامه
2. John Locke	لیبرالیسم
3. Herbert	جان لاک
4. Hearst	هربرت
5. Spencer	هرست
6. Russell	اسپنسر
	راسل

فهرست منابع

- [1] Naqibzadeh MH. Speeches in Philosophy and Philosophy of Education, Tehran, Tahori Publications, 1993: 198. [Persian]
- [2] Zamiri A. Education, Shiraz, Rahgosha, 1995; (1): 102. [Persian]
- [3] Tousi MA. History of education and education in Bakhtar, Iran Revolution Sepahian University Publications, 1975: 132-133. [Persian]
- [4] Mayer F. History of Educational Thoughts, translated by Ali Asghar Fayaz, Tehran, Samt Publications, 1995: 318-319. [Persian]
- [5] Kardan AM. "Seyre Ara Tarbiati Dar Gharb". Tehran, Semit Publications, first edition. 2002; 120-177. [Persian]
- [6] Wikipedia free encyclopedia. [Persian]
- [7] Peel J. Herbert Spencer: The Evolution of a Sociologist. New Yourk: Basic. 1971.
- [8] Martindale D. The Nature and Types of Sociological Theory. Prospect Heights, IL: Waveland Press. 1988.
- [9] Spencer H. Social Statics and the Man Versus the State. New York: Appleton. 1908; 150.
- [10] Spencer H. Social Statics and the Man Versus the State. New York: Appleton. 1908; 55-154.

استفاده جمع گرایانه از این تمثیل را داشت. او سعی می کرد این برداشت را به نفع برداشت فردگرایانه کنار بگذارد. ناهمگونی و تنوع، هدف تکامل است و هرچه ناهمگونی بیشتر رعایت شود، مطلوب تر و شایسته بقا است. هدف غایی تربیت از نظر لاک کسب شایستگی اخلاقی و لازمه آن داشتن منش یا شخصیت متعادل و نیرومند است. شرط اول دست یافتن به منش نیرومند و شخصیت متعادل را داشتن بدنی سالم می داند. به زغم مایر، از نظر لاک، تربیت برای طبقات بالا دارای چهار هدف عمده است: ۱- فضیلت یعنی آگاهی بر درست و نادرست ۲- حکمت، یعنی یک فعالیت علمی برای اداره ی امور خود به طرز استادانه ۳- تربیت خوب، یعنی احساس وقار که صفتی میان تکبر و فروتنی بسیار است. ۴- تعلیمات، یعنی چیزی که فقط موجد معلومات ظاهری می شود. در کل به فرایند یادگیری پیش از محتوای یادگیری اهمیت می داد. از نظر اسپنسر هدف تربیت مهیا کردن انسان برای زندگی کامل است. آموزش و پرورش را بعنوان نهاد اجتماعی و از لحاظ ساختار و کارکردهای سازمانی، نقش ها و فعالیت های سازمانی و تحقق اهداف و مقاصد آن، مدنظر دارد. در طرح لاک، دولت نماینده ی مردم و در واقع «معتد» آنان است اما اسپنسر با دیده شک و تردید به دولت و حکومت نگاه می کند.

موازین اخلاقی

در این مطالعه اصول اخلاق در پژوهش شامل اخذ رضایت آگاهانه از شرکت کنندگان و حفظ اطلاعات محرمانه آنها رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

پژوهشگران مراتب قدردانی و تشکر خود را از کلیه شرکت کنندگان این پژوهش که با استقبال و بردباری، در روند استخراج نتایج همکاری نمودند، اعلام می دارند.

تعارض منافع

نویسندگان این مطالعه هیچ گونه تعارض منافی در انجام و نگارش آن ندارند.